

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

داکتر محمد کریم فارغی - استراليا  
۰۶ دسمبر ۲۰۲۰



داکتر محمد کریم فارغی

## عبادت میوه انسانیت است...



پدر کلان مرحوم حافظ "محمد اکبر فارغ" در سن هژده سالگی حافظ قرآن شدند ولی قرائت قرآن را وظیفه و کسب شان نساختند. ایشان وظایف مختلفی را در وزارت معارف، وزارت تجارت (آخرین وظیفه شان در وکالت تجاری افغانستان در پشاور بود) و عضویت در انجمن ادبی کابل و مدتی هم کتاب دار سردار عنایت الله خان بودند.

ورزشکار خوبی بودند و به رسم معمول وقت، ضرب میل می کردند که تمرین مشکل ورزشی به حساب می آمد، قد بلند و شانه دار بودند، موسیقی را دوست داشتند و هارمونی خوب بلد بودند و شب ها با بستن درب اتاق شان با آن زمزمه نیز می کردند. اشعار شان ریتم و آهنگ داشت. بیدل شناس خوبی بودند و در مجالس بزرگان وقت چون حافظ "نور محمد خان کوهگدای" که در آنوقت سر منشی اعلیحضرت بودند و قاری

صاحب "عبدالله خان" ملک الشعراء، "بیتاب صاحب"، "اسماعیل جان منصور"، سردار "عزیزالله خان"، "شایق جمال" و دیگران، جای خاص خود شان را در تعبیر اشعار بیدل داشتند.

از پدر مرحوم شنیده بودم که ایشان از تظاهر به دینداری و تقوی خیلی بدشان می آمد. در آنوقت بزرگان ماه های حرام به غیر از ماه مبارک رمضان را نیز روزه می گرفتند، در یکی از روز های جمعه ماه شوال قبل از اذان نماز جمعه در مسجد جامع کارته چهار که "آخوندزاده صاحب" ملا امام بودند و جمعی از بزرگان کارته ۴ نیز حضور داشتند و هنوز مقتدیان زیادی حاضر نبودند، هر کدام از تجربه شان از روزه یاد آور می شدند، یکی گفت صبح پس از اجرای نماز طبق عادت می خواستم نصور بینی بکشم ولی متوجه شدم نیت روزه کرده ام، دیگری از عادت چای صبح یاد آور شد و دیگری هذالقیاس، پدرکلانم در گوشه ای آرام نشسته بودند، کسی صدا زد حافظجی صاحب شما چیزی نگفتید .. پدرم یاد می کردند که پدرکلانم بدون آن که سر شان را بلند کنند، جواب دادند من روزه ندارم ...!!!! همه سکوت کردند و با تعجب به هم می دیدند، بعد اظهار داشتند، این روزه نفلی است و هر قدر پوشیده باشد ثواب آن بیشتر است ... از تبارز آن بوی مکر و ریاء می آید ....

قرار حکایت پدر در یکی از مهمانی های رجال بزرگوار که در بالا ذکر شان را کردم و به طور گشتک در فواصل معینی با هم می نشستند و اینبار در منزل ما دایر بود، کاکای مرحوم که ده یا دوازده سال سن داشت، در حضور مهمانان جای نمازش را انداخت و به نماز خواندن آغاز کرد، پدرکلانم سیلی محکمی بر پس کله اش حواله کرد که کلاه از سرش دور تر پرید و با جدیت برایش گفت، گمشو جای کم بود که درینجا نماز می خوانی، کاکایم ترسید و عاجل اتاق را ترک گفت ولی دیگران یاد آور گردیدند، حافظجی صاحب اولاد ها را باید برای عبادت تشویق کرد ولی شما تویبخش کردید، پدر کلانم در جواب گفته بودند، من مخالف عبادت شان نیستم ولی مکر و ریاکاری را با دیانت و عبادت باید فرق کرد، چنین حرکتی که عبادت را تمثیل می کنند سبب فساد دین خواهد گردید ....

عبادت میوه انسانیت است که از درون پخته می گردد نه از بیرون....